بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 46**

جلسه۱۶/ ۰۹/ ۸۸ مقدمات حکمت - ادامه بررسی اختلاف مفاد اطلاق در موارد مختلف

**مطلق ومقید (تنبیهات مقدمات حکمت)**

بحث در این بود که از مقدمات حکمت، چرا در برخی موارد، عموم بدلی فهمیده می شود و در برخی دیگر، عموم شمولی و با وجود وحدت دال، چرا مفاد مقدمات حکمت متفاوت است؟

**کلام شهید صدر در این بحث**

مرحوم شهید صدر در این بحث کلمات مرحوم آقا ضیاء، مرحوم شیخ محمد حسین و مرحوم آقای خویی را ذکر کرده و مناقشه کرده اند که بحث از آنها گذشت. شهید صدر در ابتدا تذکر می دهند، عموم استغراقی در محل بحث، استغراق در مرحله تعلق حکم است و نه مرحله امتثال. گاهی حکم به نحو استغراقی فهمیده می شود؛ مانند احل الله البیع که به نحو شمول، جعل شده است و ما به عدد افراد بیع، حکم لزوم یا وجوب وفا داریم، بر خلاف صلّ که یک حکم بیشتر ندارد. این حکم واحد، امتثالش گاهی به یک کار است و گاهی به کارهای عدیده.

در اوامر امتثال به یک کار است، ولی در نواهی و اوامری که لباً نهی است (مانند اترک الکذب)، امتثالشان به این است که همه افراد آن ترک و منعدم شود تا طبیعت مورد نظر معدوم شود. لاتکذب را اگر به معنای تکلیف واحد هم بگیریم، امتثالش به ترک همه افراد است، ولی متفاهم از لاتکذب، تکلیف های عدیده دارد و هر کذبی نهی مستقلی دارد، بخلاف صلات در صلّ که یک تکلیف بیشتر در آن نیست. سوال محل بحث این است که تفاوت این دو در چیست؟

ایشان در پاسخ می گویند گاهی حکم را نسبت به موضوع می سنجیم و گاهی نسبت به متعلق. موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی، امر مفروض الوجودی است که در فرض وجودش حکم مترتب می شود، بخلاف متعلق که مفروض الوجود نیست، بلکه حکم در صدد تحصیل آن است؛ مثلا در المستطیع یحج، مستطیع موضوع است و حج متعلق حکم.

ایشان می فرمایند اگر موضوع را لحاظ کنیم، چون موضوع مفروض الوجود است و طبیعت هم به عدد همه افرادش موجود است، قهرا همه افراد از این حکم بهره خواهند برد. لازمه این مطلب، انحلالی بودن حکم نسبت به موضوع است. ولی اگر متعلق را در نظر بگیریم، چون متعلق مفروض الوجود نیست، قهرا طبیعت با یک فرد ایجاد می شود و دلیلی بر انحلالیت حکم وجود نخواهد داشت.

شهید صدر می فرمایند اصل در موضوعات احکام انحلالی بودن و در متعلقات احکام، عدم انحلال است. ایشان می فرماید که این ها اصل اولی محسوب می شوند که در هر دو، مورد استثنا نیز وجود دارد. مورد استثنا در موضوع احکام، جایی است که موضوع مدخول تنوین باشد؛ مانند اکرم عالماً، که درآن اکرام همه علما را مطلوب نیست. شهید صدر در برخی کلماتشان این نکته را متذکر می شوند که در اکرم عالماً گاهی عالم، مفروض الوجود لحاظ می شود و گاهی این گونه نیست و در صورت نبود عالم، باید یک فرد عالم را تربیت کرد و سپس او را اکرام کرد. ولی معمولا مفاد این قضیه همان مفروض الوجود بودنِ عالم است. مثال اعط فقیراً، در این جهت روشن تر است که مفادش، ایجاد فقیر و سپس اعطاء به او نیست. تنوین در این جا دال بر وحدت است که صارف از اصل اولی دال بر انحلالی بودن موضوع حکم است.

مورد استثنا از عدم انحلال در متعلقات، مورد نواهی است. نواهی معمولا به نحو انحلالی فهمیده می شود. در لاتکذب هر کذبی متعلق نهی مستقل است. علت فهم انحلال در نواهی هم این است که معمولا مفاسد انحلالی هستند.

**بررسی کلام شهید صدر**

اگر نفس مفروض الوجود بودن، اقتضای انحلال داشته باشد، نباید از آن موردی استثنا شود؛ چون مفروض الوجود بودن در موارد تنوین تنکیر نیز وجود دارد. چرا در موارد تنوین تنکیر، با وجود مفروض الوجود بودن موضوع، انحلالی نمی باشد. از طرف دیگر این که در متعلقات اصل عدم انحلالیت است، کانّ نشانگر این است که انحلالیت نیاز به دلیل دارد و اصل عدم انحلالیت است. عرض ما این است که این اصل چه مستندی دارد؟

حل قضیه این است که ایشان در دو قسمت بحث، به دو گونه مختلف طبیعت را تصویر کرده اند. ایشان در موضوعات طبیعت را به نحو مطلق الوجود، لحاظ کرده اند و در متعلقات احکام، به نحو صرف الوجود، در حالی که طبیعت نسبت به این لحاظ ها لابشرط است. این که می فرمایید چون طبیعت مفروض الوجود فرض شده است و این طبیعت هم وجودات عدیده دارد و لذا هر وجودی باید حظی از حکم ببرند؛ این مطلب ناتمام است. طبیعت در صورتی وجودات عدیده دارد که به نحو وجود ساری لحاظ شود و الا اگر صرف الوجودش را لحاظ کنید، به فرد اول محقق شود. شما حکایت از کثیرین را در مفهوم آن گنجانده اید. در حالی که چنین ملاحظه ای خارج از مفاد اصلی طبیعت است. لذا در فرض مدخول تنوین بودن، این گونه نیست که طبیعتی که به نحو وجود ساری است، تنوین

بگیرد. طبیعت باید به گونه ای باشد که بتواند معروض تنوین باشد؛ تنوین بر طبیعتی داخل می شود که در مفهوم آن حکایت بالفعل از کثیرین درج نشده باشد که قبلا هم بحث از آن گذشت.

طبیعت را می توان به نحو وجود ساری لحاظ نکرد؛ مثلا در جملات شرطیه مانند ان نمت فتوضأ، آیا هر نومی، وضوی مستقل دارد؟ در این مثال صرف الوجود نوم مراد است و در نتیجه نوم دوم و سوم، تاثیری در وجوب وضو ندارد.

در اصل طبیعت صرف الوجود بودن یا وجود ساری، نیامده است، مگر این که برای طبیعت اصطلاح جدیدی جعل شود که بحث ما صدمه ای وارد نمی کند؛ چون بحث ما در تبیین واژه طبیعت نیست، بلکه عرض ما این است که الفاظی مانند صلات بر اصل طبیعت وضع شده است. لذا در اینجا اول باید اثبات شود که در موضوع حکم طبیعت به نحو وجود ساری اخذ شده است تا انحلال حکم اثبات شود، همچنان که در متعلق احکام هم باید صرف الوجود بودن اثبات شود تا عدم انحلال حکم نتیجه گرفته شود.

خلاصه ایشان طبیعت را در موضوع احکام و متعلق احکام به دو گونه مختلف فرض کرده که هر دو گونه از موضوع له اسمای اجناس خارج است و مجرد مفروض الوجود بودن ملازمه ای با انحلال و مفروض الوجود نبودن ملازمه با عدم انحلال ندارد؛ همچنان که از تامل در موارد استثنایی که در کلام ایشان آمده روشن می گردد.

از سوی دیگر این که اصل در متعلق عدم انحلال است، فقط در احکام الزامی است. ولی در احکام استحبابی حکم به نحو انحلالی فهمیده می شود؛ مثلا در صلّ (به نحو استحبابی) هر صلاتی مستحب است، در نتیجه از احکام خمسه فقط در اوامر متعلق به نحو صرف الوجود فهمیده می گردد؛ در نتیجه این سوال مطرح می گردد که این چه اصلی است که اکثر موارد از آن استثنا شده است.

از طرف دیگر در اصل انحلالی بودن موضوع احکام به نظر می آید که در جملات شرطی همانند اذا بلت وجب الوضوء، جمله ظهور در انحلالی بودن موضوع ندارد. در کلام شهید صدر علت این عدم ظهور تبیین نشده است.